

نقش واگرایانه آمریکا در منطقه خلیج فارس، پس از ۱۱ سپتامبر

احمد جالینوسی^۱ هنگامه البرزی*^۲ یگانه طباطبایی^۳

چکیده

منطقه خلیج فارس به لحاظ ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی، یکی از مهم ترین مناطق دنیاست که به دلیل وجود منابع سرشار انرژی و موقعیت حساس جغرافیایی و سیاسی نقش و جایگاه مهمی در ساختار امنیت بین الملل داشته و فضای مناسبی را برای ایفای نقش بازیگران فراهم میکند. این موقعیت برجسته خلیج فارس سبب شده است که در طول تاریخ مورد توجه قدرتهای فرامنطقه ای قرار بگیرد. آمریکا نیز بخصوص پس از یازده سپتامبر سعی نموده است تا جایگاه قوی و با ثباتی را در ترتیبات امنیتی و سیاسی منطقه خلیج فارس پیدا کند. باتوجه به این امر سؤال اصلی پژوهش این است که علل ایفای نقش واگرایانه آمریکا در منطقه خلیج فارس پس از یازده سپتامبر تا کنون چه بوده است؟ برای روشن شدن ابعاد مسأله، مقاله حاضر با کاربرد رویکرد رئالیسم تهاجمی این فرضیه را مطرح می نماید که باتوجه به موقعیت مهم ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیک خلیج فارس و منافع آمریکا در این منطقه، یکی از اهداف مهم ایالات متحده، تسلط و نفوذ بر این منطقه است (برتری بر رقبا) و از آنجا که یکی از راههای افزایش قدرت و نفوذ طبق نظریه واقع گرایی، تضعیف اتحادهای و ائتلافها در بیرون می باشد، آمریکا در پی این است که با ایجاد واگرایی در بین کشور های منطقه موازنه را در خلیج فارس حفظ نماید و مانع تسلط دولت های رقیب بر خلیج فارس شود.

واژه های کلیدی: خلیج فارس، آمریکا، واگرایی، رئالیسم تهاجمی، یازده سپتامبر

۱- استادیار روابط بین الملل دانشگاه اصفهان

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد، روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان

۳- دانش آموخته کارشناسی ارشد، روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان

* نویسنده مسؤل، ایمیل: H.alborzi1368@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۰

فصلنامه علمی پژوهشی جهانی، دوره سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳، صص ۲۱۳-۱۸۳

منطقه خلیج فارس به لحاظ ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی، یکی از مهم ترین مناطق دنیاست که به دلیل وجود منابع سرشار انرژی و موقعیت حساس جغرافیایی و سیاسی، نقش و جایگاه مهمی در ساختار امنیت بین الملل داشته و فضای مناسبی را برای ایفای نقش بازیگران فراهم میکند. این منطقه از قرن‌ها پیش به عنوان یک آبراه مهم تجاری و نظامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است و از دوران باستان به واسطه وجود بندرگاههای مهم و نقش تجارت دریایی اش مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است. همانگونه که در قرن سوم قبل از میلاد مسیح، اسکندر مقدونی متوجه موقعیت و اهمیت ویژه جغرافیایی خلیج فارس به عنوان یک پل ارتباطی بین بخشهای شرقی و غربی امپراتوری خود شده بود، بنابراین تصمیم گرفت شبه جزیره عربستان را تسخیر کند. ضمناً در وصیت نامه پطر کبیر، امپراتور روسیه تزاری دائر بر لزوم دسترسی به آبهای گرم (خلیج فارس و دریای سیاه) به منظور تحقق اهداف آرمانی روسیه برای گسترش قلمرو آن امپراتوری نیز حاکی از اهمیت این آبراه است (اسدی، ۱۳۸۵: ۱).

نقطه اوج اعتراف به جایگاه برتر جهانی خلیج فارس، سخنان آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا در دهه ۵۰ میلادی می باشد که با اشاره مستقیم به وابستگی شدید اروپا و آمریکا به انرژی خلیج فارس با سخنانی روشن بیان کرد که سقوط خلیج فارس به معنای سقوط اروپا و آمریکا می باشد: «نفت خلیج فارس برای اروپا پیوسته اهمیت بیشتری پیدا کرده است. اقتصاد اروپا در صورت قطع نفت، متلاشی خواهد شد و در نتیجه آن، آمریکا نیز در وضع بسیار دشواری قرار خواهد گرفت.» از این روی تسلط بر خلیج فارس به معنای تسلط بر قلب دنیا می باشد. همین موقعیت استراتژیک موجب گردیده است چشم طمع بسیاری از کشورهای بزرگ دنیا به خلیج فارس، مهد تمدن ایرانیان معطوف گردد (پارساپور، ۱۳۹۱: ۴). در دوره معاصر نیز این منطقه شاهد حضور قدرت های خارجی در دامان خود بوده است. در این میان انگلیس و آمریکا از نظر دوره زمانی و گستره حضور، سهمی بیشتر از

دیگر قدرت ها در این منطقه داشته اند. در شرایط کنونی بیش از پنج دهه از تلاش آمریکا به اشکال مختلف برای حفظ، بسط و توسعه حضور بر منطقه خلیج فارس می گذرد، به گونه ای که این منطقه همواره در دکترین های رؤسای جمهور آمریکا در حوزه منافع حیاتی این کشور قرار داشته است (درویشی، ۱۳۹۰: ۱). این امر در برخی زمان ها به خصوص با وقوع اتفاقاتی در منطقه اهمیت خاصی می یافت. با شکل گیری نظام دو قطبی پس از جنگ جهانی دوم، رقابت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی در خلیج فارس شروع شد. چراکه هرکدام از قدرتها در پی تسلط بر این منطقه حساس و استراتژیک بودند و حضور قدرت دیگر در این منطقه را به زیان خود می دانستند.

انگلستان نیز تا سال ۱۹۷۱م، در منطقه خلیج فارس دارای پایگاههای نظامی بود و از طریق این پایگاهها مبادرت به حفظ منافع خود می نمود. پس از آنکه انگلستان مبادرت به خروج نیروهای خود از منطقه نمود، آمریکا در پی پر کردن این خلأ برآمد و خواهان شکل گیری دیپلماسی جدیدی در منطقه شد (وٹوقی، ۱۳۸۴: ۵۴۹).

نقطه عطف دیگر در تاریخ خلیج فارس، سال ۱۹۹۰ است. حمله تجاوزکارانه عراق به کویت و اشغال خاک آن کشور در سال ۱۹۹۰ و فروپاشی شوروی از اهمیت ویژه ای برخوردار است چراکه زمینه ظهور دوران کاملاً جدیدی را هم در منطقه خلیج فارس وهم در صحنه سیاست جهانی و روابط بین الملل فراهم کرد. همین امر منشأ یک رشته تغییر و تحولات در منطقه را فراهم نمود که ترتیبات امنیتی منطقه و استقرار ثابت نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس (در قالب ناوگان پنجم دریایی آن کشور) از جمله آنهاست. ایالات متحده آمریکا پس از این حادثه همچنین دست به اقداماتی چون آزادسازی کویت و اعمال تحریمهای شدید علیه عراق زد که به حضور گسترده سیاسی و نظامی آمریکا در منطقه منجر شد (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۶). در دوره های بعد نیز با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق موج جدیدی از دخالتها و فعالیتهای آمریکا در منطقه را شاهد بودیم. تقسیم جهان به مناطق نفوذ قدرتهای

بزرگ، که در پی پایان جنگ سرد ضرورت یافته بود، با واقعه ۱۱ سپتامبر در دستور کار قرار گرفت. با تصمیم یکجانبه آمریکا برای حمله به عراق، مسابقه تقسیم جهان به مناطق نفوذ میان قدرتهای بزرگ به طور رسمی آغاز شد و دولت بوش در پی آن برآمد تا با تکیه بر قدرت نظامی، جغرافیای توسعه طلبی جهان را به سود آمریکا ترسیم کند (صدرالغروی، ۱۳۸۶: ۵۶). به عبارت دیگر واقعه یازده سپتامبر فصل جدیدی را در نگاه امنیتی آمریکا به منطقه خلیج فارس گشود که خود را در قالب اعلام جنگ علیه تروریسم بین المللی نشان داد. پس از مداخله نظامی آمریکا در افغانستان که به بهانه سرکوب تروریسم صورت گرفت، ایده جنگ پیش دستانه در عراق، رویکرد تازه ای بود که از سوی آمریکا به نمایش گذاشته شد (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۶) پس از این اتفاقات نیز ایالات متحده آمریکا تا به امروز همواره سعی دارد که به عنوان یک قدرت مؤثر در منطقه ایفای نقش کند. نمونه های بارز این امر را میتوان در تحولات اخیر منطقه که از آنها تحت عنوان "بیداری اسلامی" یاد میشود و همچنین در عراق پس از صدام مشاهده کرد.

همانگونه که گفته شد موقعیت برجسته خلیج فارس سبب شده است که در طول تاریخ مورد توجه قدرتهای فرامنطقه ای قرار بگیرد و ایالات متحده نیز همواره سعی نموده است تا جایگاه قوی و با ثباتی را در ترتیبات امنیتی و سیاسی منطقه پدیدآورد به گونه ای که اهداف و منافعش تأمین شود و قدرتش افزایش یابد. دستیابی و تسلط بر خلیج فارس برای آمریکا بسیار با اهمیت است، به عبارتی خلیج فارس صخره ای است که مجموعه های نفتی و نظامی ایالات متحده بر آن استوار شده است (Pelletier 2004:133).

باتوجه به این توضیحات و با توجه به اهمیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی منطقه خلیج فارس، مقاله حاضر به بررسی نقش واگرایانه ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس به خصوص در دوره پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا کنون می پردازد. در همین راستا به سؤال اصلی مقاله مبنی بر: علل ایفای نقش واگرایانه آمریکا در خلیج فارس پاسخ داده خواهد شد. مقاله حاضر برای تبیین این

امر با به کارگیری رهیافت واقع گرایی نو کلاسیک و بهره گیری از تئوری رئالیسم تهاجمی که موجی از نو واقع گرایی می باشد، فرضیه زیر را مطرح مینماید: "باتوجه به موقعیت مهم منطقه خلیج فارس، یکی از اهداف مهم ایالات متحده تسلط و نفوذ بر این منطقه است تا طبق رویکرد رئالیسم تهاجمی قدرت نسبی خود را افزایش دهد و منافع حیاتی اش تأمین شود و از آنجا که یکی از راههای افزایش قدرت و نفوذ، تضعیف اتحادها و ائتلافها در بیرون میباشد، آمریکا در پی این است که با ایجاد واگرایی در بین کشور های منطقه خلیج فارس، به منافع خود دست یابد."

۱. چهارچوب نظری تحقیق: رهیافت واقع گرایی نو کلاسیک

رهیافت واقع گرایی نو کلاسیک یکی از شاخه های نو واقع گرایی است. نو واقع گرایی نیز در پی تحولات و اصلاحاتی که در واقع گرایی کلاسیک، برای تبیین مسائل بین الملل رخ داد، ظهور یافت. در ابتدای بحث، اندکی درباره نو واقع گرایی توضیح داده خواهد شد و سپس رهیافت واقع گرایی نو کلاسیک و تئوری رئالیسم تهاجمی که در این مقاله به کار گرفته شده است را بررسی خواهیم کرد.

در هر دوره تاریخی برای توضیح و تبیین پدیده های مختلف نظریاتی ارائه می شوند که بدون وجود آنها پدیده ها قابل شناخت نیستند. البته هر نظریه به خودی خود کامل و بدون نقص نیست و ممکن است در طول زمان باطل و یا اصلاح شود. نظریه نو واقع گرایی نیز با این که نقاط اشتراک فراوانی با واقع گرایی کلاسیک دارد اما در پاسخ به برخی نارسایی های آن نظریه ایجاد شد. به اعتقاد نو واقع گرایان ساختار نظام بین الملل به عنوان یک مؤلفه مهم و مؤثر بر رفتار دولت ها در رهیافت رئالیسم کلاسیک نادیده گرفته شده است. طبق رهیافت نورئالیسم، عامل شباهت های قابل توجه رفتار سیاست خارجی و دفاعی کشورهای مختلف با نظام های سیاسی و ایدئولوژی های متفاوت مانند ایالات متحده و اتحاد شوروی در طول جنگ سرد، ساختار نظام بین الملل است (شیهان، ۱۳۸۸: ۳۲). در رویکرد نواقع گرایی نیز دولت به عنوان بازیگر اصلی صحنه سیاست بین الملل محسوب میشود و قدرت به صورت مفهوم تحلیلی - محوری است و آنارشی بودن نظام بین الملل نیز مورد توجه است

ولی عمدتاً توجهات را به مختصات ساختاری نظام بین المللی دولتها معطوف میکند نه به واحد های متشکل آن (قوام، ۱۳۸۹: ۸۴). از نظریه پردازان مهم این رهیافت میتوان به: کنت والتز، گیلپین، ریچارد لیتل و چارلز جونز اشاره نمود (سازمند، ۱۳۸۷: ۱۲۳). و اما در رویکرد واقع گرایی و در اثر یک سری تحولات، رویکرد دیگری به نام واقع گرایی نو کلاسیک نیز ایجاد شده است، که خود به دو بحث رئالیسم تدافعی و رئالیسم تهاجمی تقسیم می شود.

واقع‌گرایی نو کلاسیک: واقع گرایی نو کلاسیک عنوانی است که گیدئون رز به مجموعه ای از آثار در روابط بین الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن در توضیح روابط بین الملل از بسیاری از بینشهای واقع گرایی استفاده می کنند و بر آنند که گستره و بلند پروازی سیاست خارجی یک کشور در وهله نخست ناشی از جایگاه آن در نظام بین الملل و به ویژه توانمندی های آن در زمینه قدرت نظامی است. توجه واقع گرایان نو کلاسیک بیش از هرچیز به قدرت است و قدرت را نیز مانند نواقع گرایان بر اساس توانمندی تعریف می کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۹). اما نو کلاسیکها برخلاف نو واقع گرایان تنها به عوامل سطح ساختار نظام توجه نمی کنند، بلکه بر آن هستند که برداشتهای ذهنی و ساختار داخلی دولتها نیز حائز اهمیت است. آنها در عین حال که (مانند نو واقع گرایان) آنارشی را مهم می دانند، بر بینشهای واقع گرایی کلاسیک نیز تأکید می کنند و به همین دلیل آنها را نو کلاسیک می خوانند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۹). و اما نو کلاسیکها نیز خود دو دسته اند (تدافعی و تهاجمی) که در این بحث از تئوری رئالیسم تهاجمی استفاده شده است.

رئالیسم تهاجمی

واقع گرایان تهاجمی چنین استدلال می کنند که آنارشی دولتها را وادار می کند که قدرت نسبی خود را به حداکثر رسانند زیرا امنیت و بقا در درون نظام بین الملل، هیچ گاه قطعی نیست و دولتها می کوشند قدرت خود را به حداکثر برسانند. البته اکثر دولتها همواره درگیر توسعه گرایی نامحدود نیستند و در مواردی که منافع این

امر بیش از هزینه های آن باشد، به آن مبادرت می نمایند. از دید واقع گرایان تهاجمی، آنارشی بین المللی حائز اهمیت زیادی است. در واقع این آنارشی وضعیتی هابزی است که در آن امنیت کم یاب است و دولتها می کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نائل شوند. نبود اقتدار مرکزی به عنوان یک اصل نظم دهنده نظام بین الملل، دولتها را بر آن وامیدارد تا بدون توجه به میزان ظرفیتشان، به وظیفه اصلی خویش یعنی تقویت قدرت نظامی و خودیاری عمل کنند. در حقیقت در فرایند جامعه پذیری، دولتها می آموزند که ضمن اتکا به خود و بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، از طریق انباشت امکانات برای جنگیدن علیه یکدیگر، امنیت خویش را حفظ کنند (قوام، ۱۳۸۴: ۸۹). رئالیسم تهاجمی میگوید: سیستم بین المللی، استراتژی تهاجمی را تشویق می کند. زیرا محیط آنارشی یک محیط نا امن است و تنها کشورهای قدرتمند میتوانند امنیت داشته باشند. به اعتقاد رابرت گیلپین دولتها درگیر محاسبه سودوزیان خط مشی های مختلفی هستند که در دسترس دارند. هر اندازه سود پیش بینی شده، بیشتر بر هزینه ها بچربد به احتمال بیشتری دولتها برای ایجاد تغییر در سیستم تلاش خواهند کرد. به اعتقاد وی از نظر تاریخی هدف دولتها فتح سرزمینها بوده است که تا قبل از انقلاب صنعتی و ظهور تکنولوژی پیشرفته، نمایانگر ابزار اصلی تقویت امنیت یا افزایش ثروت بود. به علاوه دولتها می کوشند به وسیله تهدید، اجبار، تشکیل اتحاد و ایجاد حوزه های نفوذ، نفوذ خود را بر دیگر دولتها افزایش دهند. سرانجام یک هدف هرچه مهمتر برای دولتها، گسترش نفوذ خود در اقتصاد جهان است (دوئرتی، ۱۳۷۲: ۱۹۹).

در این جهان، دولتهای خرد ورزی که به دنبال امنیت اند، به انجام اقداماتی تمایل دارند که ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود و می شود. بنابر این با بررسی توانمندی ها و محیط بیرونی دولتها می توان رفتار آنها را فهمید. همانگونه که دیده می شود، این شاخه از نو کلاسیکها از نظر استدلالی بسیار به والتز شباهت دارند. اما در تحلیل های خود به مطالعات تاریخی بها می دهند و با توجه به تأکید بر غیر مستقیم و پیچیده بودن تأثیر قدرت نسبی بر سیاست خارجی، راه خود را از

نو واقع گرایی جدا می کنند. از اعضای شاخه واقع گرای تهاجمی می توان به فرید زکریا، جان مرشایمر، ویلیام وولفورت و تامس کریستیانسن اشاره کرد. فرید زکریا معتقد است که هنگامی که دولتها ثروتمند میشوند، قدرت نظامی خود را افزایش می دهند و هنگامی که تصمیم گیرندگان اصلی آنها تصور می کنند قدرت آنها از نظر نظامی افزایش یافته راهبردهای تهاجمی اتخاذ می کنند (دوئرتی، ۱۳۷۲: ۱۳۱).

مرشایمر معتقد است دولتها در جهانی زندگی میکنند که سرشار از تهدیدات است و واحدهایی اند که تمایل دارند قدرت خود را به حداکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. هدف اصلی هر دو لتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی افزایش داده و این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است. درست است که در طول تاریخ روابط بین الملل شاهد تنش زدایی بوده ایم، اما اینها همه تلاشهایی بوده اند برای ایجاد فرصت و استفاده از آن در موقعیتی بهتر. به نظر او دلیل اصلی قدرت طلبی دولتها را باید در ۳ چیز جستجو کرد:

۱. ساختار آنارشیک نظام بین الملل

۲. توانمندیهای تهاجمی که دولت ها از آن برخوردارند

۳. عدم اطمینان در مورد نیات و مقاصد دشمن

بیشترین چیزی که در این میان برای تبیین روابط بین الملل اهمیت دارد عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت است. او کمتر به عوامل داخلی، همچون ملاحظات سیاسی داخلی و ایدئولوژی، توجه دارد. برخلاف واقع گرایی کلاسیک، سرشت قدرت طلب و جنگ طلب بشر را نیز مهم نمی داند. او معتقد است دولتها باید بر اساس آنچه که واقع گرایان تهاجمی دیکته می کنند عمل کنند، زیرا این بهترین راه برای بقا در این جهان خطرناک است. به طور کلی میتوان اندیشه مرشایمر را در پنج فرض اصلی بیان کرد:

۱. در عرصه هرج و مرج بین المللی هیچ دولتی که قوانینش مورد

پذیرش همگان باشد وجود ندارد (عدم وجود قدرت فائقه مرکزی)

۲. هیچ دولتی نمی تواند مطمئن باشد که دولتهای دیگر علیه اش از زور استفاده نکند

۳. انگیزه اصلی تمام کشورها در عرصه بین الملل بقا است

۴. کشورها بازیگران عقلانی هستند که استراتژی هایی را انتخاب می کنند که هدف اصلی آنها را به حداکثر برسانند(بقا)

۵. دولتها از توانایی ها و ظرفیت های نظامی برخوردارند که آنها را قادر می سازد علیه دیگری وارد عمل شوند(Peter toft.2005:3)

در این پژوهش ما با به کارگیری این رهیافت در پی بررسی ایفای نقش واگرایانه ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر هستیم. به این معنا که ایالات متحده آمریکا برای رسیدن به اهداف خود در خلیج فارس و برای حفظ بقا و جایگاه خود در جهان، به دنبال افزایش قدرت خود نسبت به رقبایش می باشد. بنابراین به خصوص پس از حادثه یازده سپتامبر در پی نفوذ در این منطقه حساس سیاسی- اقتصادی و تضعیف اتحاد و همگرایی میان کشورهای منطقه می باشد چراکه این کشور از یک اتحاد قوی منطقه ای به خصوص با حضور دو کشور مهم منطقه یعنی ایران و عربستان و شکل گیری یک توازن قوا به ضرر آمریکا در هراس است و به عبارت دیگر بدون بازیگران منطقه ای قوی و متحد در دستیابی به این هدف خود که همانا افزایش قدرت می باشد، موفق تر خواهد بود. در نتیجه طبق رویکرد رئالیسم تهاجمی، ایالات متحده آمریکا همواره در پی افزایش قدرت خود می باشد. و منطقه مهم خلیج فارس نیز از این نیت تهاجمی در امان نیست و برای دستیابی به این هدف حیاتی همواره تلاش می کند که در بین کشورهای منطقه اتحادی قوی شکل نگیرد تا قدرتش از خطر تغییر موازنه قدرت به ضرر آمریکا، حفظ شود. در ادامه مطالب برای فهم بیشتر موضوع به بررسی اهمیت منطقه خلیج فارس و سپس علایق آمریکا در این منطقه مهم می پردازیم.

۲. موقعیت جغرافیایی منطقه خلیج فارس

خلیج فارس یا به نام تاریخی و دیرینه ی آن "دریای پارس" در واقع عبارت از یک خلیج یا پیش رفتگی وسیع آب در خشکی در بخش جنوب غربی قاره آسیا و شمال شبه جزیره عربستان و جنوب فلات ایران است. این خلیج در واقع شاخه‌ی شمال غربی اقیانوس هند است که به واسطه دریای عمان به اقیانوس هند مرتبط شده است. خلیج فارس در جنوب ایران بین ۲۴ درجه و ۳۰ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۵۶ درجه و ۲۵ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد (اسدی، ۱۳۸۵: ۷). به گمان متخصصان جغرافیای طبیعی و زمین شناسان، در دوره ی پلیوسن که آخرین دوره از دوران سوم زمین شناسی و نزدیکترین دوره به دوران چهارم (دوران کنونی) است، در قسمت ایران امروزی انفعالات زیادی رخ داد و در نتیجه آن نمای ظاهری زمین به صورت کنونی درآمد، در این میان بر اثر پیدایش زاگرس در قسمت غرب فلات ایران و فرورفتگی در جنوب فلات ایران، آب اقیانوس هند از راه خلیج عمان به سوی غرب هجوم آورده، خلیج فارس را در دنباله فلات ایران ایجاد کرد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۲۸).

خلیج فارس از جمله دریا‌های کوچک داخلی است که از لحاظ طبیعی و ساختمانی با سایر دریا‌های اطراف خود متفاوت است. وسعت آن حدود ۲۳۲، ۸۵۰ کیلومتر مربع است، که تقریباً نصف وسعت دریای خزر است. عمق خلیج فارس کم است و بنابراین در شمار دریا‌های کم عمق جهان مانند خلیج هودسن، دریای بالتیک و دریای شمال محسوب میشود. بیشترین عمق آب خلیج فارس از ۹۲ متر تجاوز نمی‌کند (اسدی، ۱۳۸۵: ۸). در خلیج فارس حدود ۱۳۰ جزیره کوچک و بزرگ وجود دارد که در نقاط مختلف آن پراکنده اند. جزایر بخش شمالی غالباً مسکونی است در حالی که جزایر جنوبی شمال غربی به دلیل وضعیت خاص طبیعی و مرجانی بودن غالباً غیر مسکونی اند. بزرگترین جزیره خلیج فارس قشم است که حدود ۱۱۵ کیلومتر طول و بین ۱۰ تا ۲۵ کیلومتر عرض دارد و پس از قشم به ترتیب جزایر بویان و بحرین بزرگترین جزایر آن محسوب میشوند (وثوقی، ۱۳۸۴: ۱۷).

خلیج فارس را هشت کشور ساحلی در بر گرفته است: ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان. در بین کشورهای هم جوار منطقه ایران پرجمعیت ترین، عربستان سعودی بزرگترین، بحرین کوچکترین کشور و قطر کم جمعیت ترین همسایه آن است. همچنین ایران دارای بیشترین ساحل و عراق دارای کمترین ساحل مشترک با خلیج فارس است (اسدی، ۱۳۸۵: ۱۴).

۳. اهمیت خلیج فارس

موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، ژئواکونومیکی و حتی ژئوکالچری منطقه خلیج فارس اهمیت سرشاری را به این منطقه بخشیده است و به خاطر همین موقعیت حساس همواره مورد توجه قدرتهای بزرگ در طول تاریخ خود بوده است. از لحاظ استراتژیکی منطقه خلیج فارس بین اقیانوسهای مختلفی واقع شده است. این منطقه یکی از شاخکهای امنیتی اقیانوس هند است. اقیانوس هند متصل به دریای عمان و خلیج فارس است و از طرف دیگر با دو اقیانوس آرام و آتلانتیک در ارتباط است. این ویژگی خاص به منطقه خلیج فارس بعد بین المللی بخشیده است. بنابراین امنیت این منطقه همواره مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است.

یکی دیگر از دلایل اهمیت استراتژیک منطقه خلیج فارس وجود تنگه هرمز است. تنگه هرمز گذرگاهی است هلالی شکل که خلیج فارس را به دریای عمان متصل میکند. تنگه هرمز یکی از ۱۱ تنگه مهم دنیاست که برای ابرقدرتها اهمیت اقتصادی و استراتژیک بسیار دارد (اسدی، ۱۳۸۵: ۵۷). علاوه بر اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، منطقه خلیج فارس به لحاظ ژئواکونومیکی نیز اهمیت دارد. این منطقه نقش مهمی را در ارتباطات تجارت دریایی ایفا میکند. همچنین وجود منابع سرشار انرژی اهمیت منطقه را دو چندان نموده است. غنی ترین و متمرکزترین ذخایر و میدانهای نفتی جهان در این منطقه قرار دارد، جدای از این ذخایر نفتی، منطقه دارای ذخایر غنی گاز طبیعی در مراتب بالای جهانی است (اسدی، ۱۳۸۵: ۴۲). این منطقه نزدیک به ۶۳ درصد از کل ذخایر نفتی و ۳۰ درصد از ذخایر گاز شناخته شده جهان را در خود جای داده است. بیش از ۴۰ درصد از صادرات نفت جهان از

تنگه هرمز می‌گذرد و سالانه حدود ۱۳ هزار شناور از طریق تنگه هرمز به خلیج فارس وارد میشود (هادیان: ۱۳۸۸). از لحاظ دینی و مذهبی نیز خلیج فارس مرکز ظهور بزرگترین دین جهان، یعنی اسلام است که این امر اهمیت ژئوکالچری منطقه را سبب شده است. با این توضیحات متوجه خواهیم شد که چرا منطقه خلیج فارس در طول تاریخ خود مورد توجه قدرتهای بزرگ و از جمله ایالات متحده آمریکا بوده است. در واقع این منطقه به دلیل موقعیت برتر خود، سهم زیادی در افزایش قدرت ابرقدرتها خواهد داشت. همان‌گونه که گفته شد به خاطر اهمیت فراوان منطقه خلیج فارس، این منطقه از دیرباز مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است. اسکندر مقدونی در زمان خود (اقتداری، ۱۳۸۷: ۵۵) و از قرن ۱۵م به بعد نیز به ترتیب پرتغالیها، هلندیها، فرانسویها، روس تزاری، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها تا زمان خروج خود از منطقه و حتی پس از آن به دلیل موقعیت حساس سیاسی خلیج فارس به این منطقه توجه خاصی داشتند. حتی در دوران دو جنگ جهانی نیز اهمیت منطقه خلیج فارس انکار نشدنی است (اسدی، ۱۳۸۵: ۸۵-۶۰). در دوره جنگ سرد نیز منطقه خلیج فارس عرصه تاخت و تاز سیاستهای دو ابرقدرت آمریکا و شوروی بود، و امروزه نیز ایالات متحده آمریکا به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر و قدرتهای دیگر با اتخاذ سیاستهایی در صدد تثبیت هرچه بیشتر جایگاه خود در خلیج فارس میباشند.

۱-۳. آمریکا در خلیج فارس

ایالات متحده آمریکا به ویژه از جنگ جهانی دوم به بعد، به عنوان یک ابرقدرت دارای علائقی و از دیدگاه سیاست خارجه اش، منافع ملی تعریف شده ای در رابطه با کشورها و مناطق و قاره های گوناگون جهان بوده است، به ویژه منطقه خلیج فارس با توجه به موقعیت ممتاز و حساس آن از جهات گوناگون، همواره یکی از مناطق مورد توجه شدید رهبران آمریکا بوده است. اگر بخواهیم حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس را بررسی کنیم، باید اذعان داشت که چند اتفاق مهم سبب حضور هرچه بیشتر ایالات متحده در منطقه خلیج فارس را فراهم آورده

است، به عبارت دیگر با وقوع این اتفاقات، آمریکا حضور خود در منطقه حیاتی خلیج فارس را تقویت کرده است:

پایان جنگ جهانی دوم و شروع دوره جنگ سرد، خروج انگلستان از منطقه خلیج فارس، جنگ عراق علیه ایران، حمله عراق به کویت، فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و متعاقب آن حمله ۲۰۰۳ آمریکا به عراق. با پایان جنگ جهانی دوم و شروع دوره جنگ سرد بین دو ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و شوروی، هرکدام در پی دستیابی به منافع خود و جلوگیری از دستیابی رقیب به منافعش برآمدند. حوزه خلیج فارس نیز از جمله مناطقی بود که مورد توجه دو ابر قدرت واقع شد. به اعتقاد آمریکا و به استناد تجربه های تاریخی، سیاست خارجی روسیه در این نقطه از جهان از زمان پطر کبیر تا دوران استالین حکایت از یک روند مداوم و برنامه ریزی شده برای دستیابی به خلیج فارس و دریای مدیترانه است، به همین خاطر با اجرای سیاستهایی همچون دکترین ترومن و آیزنهاور درصدد برآمد از نفوذ کمونیسم در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه جلوگیری نماید. پس از آیزنهاور نیز جانشینان وی جان کندی و لیندون جانسون تقریباً همان سیاستهای ضد کمونیسم سلف خود را در خلیج فارس و خاورمیانه دنبال کردند. (اسدی، ۱۳۸۵: ۳۴۶)

از دیگر وقایعی که حضور هرچه بیشتر آمریکا در منطقه خلیج فارس را فراهم آورد، خروج نیروهای انگلیسی از پایگاه های نظامی در شرق و به ویژه خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ بود. تا این زمان انگلستان دارای پایگاه های نظامی در بحرین، شارجه و مصیره بود و از طریق این نیروها مبادرت به حفظ منافع خود می نمود. اعلام خروج انگلستان از خلیج فارس موجی از نگرانی را در میان شیخ نشین های خلیج فارس به وجود آورد. در این مقطع ایالات متحده آمریکا خواهان شکل گیری دیپلماسی جدیدی در منطقه بود، سیاستی که بر اساس آن صلح خلیج فارس به دست دو کشور ایران و عربستان پاسداری میشد (وثوقی، ۱۳۸۴: ۵۵). با به وجود آمدن این فرصت، آمریکا به دلایلی چون تحرکات شوروی و خیزش حرکت های ضد غربی در منطقه که بحران نفتی ۱۹۷۳ از محصولات آن بود، به تدریج فرایند جایگزینی خود را آغاز

کرد (قنبرلو ۱۳۸۵: ۶۴۴). در این سیاست ایالات متحده آمریکا بدون حضور مستقیم در منطقه با استفاده از دو کشور ایران و عربستان ثبات را برای رسیدن به منافعی در منطقه تأمین می‌کرد (استراتژی دوستونی نیکسون).

ایالات متحده آمریکا با اجرای دکترین نیکسون و سیاست دوستونی و با ایجاد و توسعه روابط سیاسی با کشورهای تازه استقلال یافته بخش جنوبی خلیج فارس، موقعیت و نفوذ سیاسی خود را استحکام بخشید و از سیاست پیشین خود مبنی بر ایجاد کمربندهای دفاعی و پیمانهای نظامی - امنیتی منطقه ای با مشارکت مستقیم خود به سوی روش حفظ و کنترل ثبات و امنیت منطقه ای به وسیله مشارکت مستقیم دولت‌های منطقه و به هزینه آنها حرکت کرد (اسدی، ۱۳۸۵: ۳۵۶). البته در این دوره با وقوع انقلاب اسلامی ایران و شکست این استراتژی، دولت آمریکا تصمیم گرفت به شکلی مستقل تر بر حضور و دخالت‌های خود شدت ببخشد.

- حمله کشور عراق به ایران بهانه دیگری بود که ناوگان دریایی ایالات متحده را به منطقه آورد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۶۴). علاوه بر این ایالات متحده آمریکا انقلاب اسلامی را نافی منافع خود در منطقه میدانست. در این دوره در سال ۱۹۸۰م اساس سیاست جدید آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس دکترین کارتر قرار گرفت. اعلام دکترین کارتر به مفهوم مقابله و دفاع نظامی آمریکا در برابر تهدیدهای خارجی بود. دکترین کارتر در واقع هشدار به شوروی در مورد آمادگی آمریکا برای استفاده از زور در جهت حمایت از علایق خود در خلیج فارس بود (زیرا در این دوره شوروی به افغانستان حمله کرد). اعلام دکترین کارتر و تشکیل نیروهای واکنش سریع عکس العمل و هیاهوی کشورهای خلیج فارس و نیز انتقادهای تندی را در جامعه آمریکا به دنبال داشت. در سال ۱۹۸۱م نیز ریگان همانند کارتر سیاستی مشابه دنبال کرد. ریگان در قالب مبارزه با شوروی استفاده گسترده از قدرت نظامی را جهت دفاع از محدوده نفوذ و قدرت آمریکا توجیه می‌کرد. هدف دولت ریگان این بود که کشورهای خلیج فارس، شوروی را به عنوان تهدید اصلی علیه امنیت خود در

نظر گرفته و با همکاری آمریکا یک اتفاق نظر استراتژیک برای مقابله با این تهدید به وجود آورند (اسدی، ۱۳۸۵: ۶۰۱-۶۰۲).

- در سال ۱۹۹۰م وقوع دو رویداد حمله عراق به کویت و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث شد تا ایالات متحده بتواند حضور خود در منطقه را افزایش دهد. با حمله عراق به کویت، آمریکا به کمک ائتلاف بین المللی علیه عراق وارد جنگ شد و این زمینه ای شد برای حضور هرچه بیشتر و قویتر آمریکا در منطقه.

با بروز و ادامه بحران کویت، ایده تشکیل یک سیستم امنیتی برای خلیج فارس در واشنگتن جان گرفت. رهبران ایالات متحده به هنگام طرح این ایده، منابع بروز نا امنی در منطقه را روشن نساختند، با این حال با تشویق مصر و سوریه از سوی واشنگتن برای پیوستن به یک سیستم امنیتی با شرکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و بدون شرکت ایران و عراق، موسوم به ۲+۶، منابع ناامنی به گونه ضمنی معرفی شدند. مفهوم و محتوای امنیت در خلیج فارس، پس از بحران کویت و ادامه حضور نظامی آمریکا در منطقه به طور کلی دگرگون شد.

پیش از این تحول، نوعی موازنه قدرت میان ایران و عربستان و عراق وجود داشت که امنیت و آرامش را در منطقه حفظ میکرد، چنین موازنه‌ای در منطقه یک امر طبیعی است و طبیعی ترین ضامن ثبات و آرامش در منطقه خواهد بود. اما ایالات متحده آمریکا عراق را تشویق به حمله به ایران و کویت کرد و به بهانه بازگرداندن امنیت به منطقه وارد خلیج فارس شد و علی رغم وعده های اکید در زمینه خروج بی درنگ از منطقه پس از پایان دادن به ماجراجویی بغداد در کویت، نه تنها حضور نظامی خود را در منطقه ادامه داده و میدهد بلکه پیوسته بر حجم و گستره این حضور نظامی ناخوانده می افزاید (مجتهلدزاده، ۱۳۷۹: ۱۳۱). و از شکل گیری کشورهای قدرتمند و متحد در منطقه جلوگیری میکنند. در واقع فروپاشی شوروی و حمله عراق به کویت فرصتی را برای آمریکا ایجاد نمود تا به عنوان تک ابرقدرت دنیا سیاست جدیدی را برای تثبیت موقعیت و گسترش قدرت خود در پیش گیرد.

در این شرایط جرج بوش پدر دکترین "نظم نوین جهانی" و به عبارت روشن تر "تک قدرتی" ادعایی خود را در سطح جهان اعلام کرد. دولت جرج بوش برآن شد تا با استفاده از این فرصت، ایالات متحده را به صورت یک قدرت نظامی و سیاسی بلا منازع و برتر منطقه در آورد. سیاست مهار دوجانبه از اثرات تأثیر گفتمان نظم نوین جهانی بر منطقه خلیج فارس است. براساس این سیاست ایران، عراق، سوریه، سودان، لیبی و سازمانهای اسلامی و افراطی مورد حمایت آنها عمده ترین تهدیدها نسبت به منافع آمریکا و غرب هستند (اسدی، ۱۳۸۵: ۵۸۱). مکمل طرح مهار دو جانبه، سیاست گسترش مناسبات و همکاری های عمدتاً امنیتی آمریکا با کشورهای جنوب خلیج فارس بود که در عمل به تقویت و حضور این کشور در منطقه کمک فراوانی کرد. از عمده ترین نتایج این سیاست، برقراری موافقت های دفاعی دوجانبه میان آمریکا و اعضای شورای همکاری خلیج فارس بود. ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ با عمان، عربستان و بحرین، در سال ۱۹۹۱ با کویت، ۱۹۹۲ با قطر و ۱۹۹۴ با امارات، موافقت نامه های دفاعی امضا کرد (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۶۴۷). مطالب فوق تاریخچه کوتاهی بود از حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس در قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. در ادامه حضور ایالات متحده در منطقه در دوره پس از این اتفاق تشریح خواهد شد.

۲-۳. حضور آمریکا در خلیج فارس پس از حادثه یازده سپتامبر

حمله به ساختمان های تجارت جهانی و رویداد ۱۱ سپتامبر به صورت مسأله ای جدی در تهدیدات امنیت ملی ایالات متحده آمریکا مطرح گردید و مسأله مبارزه با تروریسم از راه دخالت در امور داخلی کشورها با بی اعتنائی به حاکمیت ملی آنان در دستور کار دولت آمریکا قرار گرفت (بشیری، ۱۳۹۰: ۵۶). پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا به این نتیجه رسید که در منطقه حضور بیشتری یابد و از اعتماد بیش از حد به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به ویژه امارات متحده عربی و عربستان که اتباع شان مستقیماً در حوادث یازده سپتامبر دست

داشتند بپرهیزد. بنابراین به تدوین الگوی جدید امنیتی در منطقه خلیج فارس بر اساس (استراتژی جهانی خود) پرداخت.

استراتژی آمریکا بعد این حوادث بر پایه دست یابی به امنیت مطلق با استفاده از سیاست جنگ پیش دستانه، مبارزه جهانی با تروریسم و عوامل ایجاد کننده آن و قرار دادن کشورهای مخالف با هژمونی جهانی آمریکا در لیست سیاه و زیر ذره بین قرار دادن آنها و در صورت لزوم تغییر رژیم در آنها داشت (درویشی، ۱۳۹۰: ۱). به عبارت دیگر پس از این حادثه آمریکا نهایت تلاش خود را می کرد تا بتواند در منطقه نفوذ یابد و اهداف خود را کماکان و اما با بهانه های جدید و اقدامات جدید دنبال کند.

حادثه ۱۱ سپتامبر مانند یک کاتالیزور اجرای طرح حمله ای دیگر را تسریع کرد و دستاویزی برای حمله به عراق شد. مأموران اطلاعاتی اسرائیل، اطلاعاتی راجع به سلاح های کشتار جمعی در عراق و رابطه آن با القاعده در اختیار سازمان های اطلاعاتی آمریکا قرار دادند که بهانه حمله به عراق شد. استفاده عراق از سلاحهای غیرمتعارف در عملیات انفال در دهه ۱۹۸۰ علیه کردها و تهدید به استفاده آن علیه اسرائیل در جنگ ۱۹۹۱ باعث افزایش احتمال وجود سلاح های کشتار جمعی در عراق شد. علی رغم کنترل تسلیحات عراق و بازرسی های انسکام با اخراج بازرسان از ۱۹۹۸ " استراتژیست های اسرائیلی از باقی ماندن سلاحهای کشتار جمعی در عراق مطمئن بودند" (Spyer, 2005: 42).

حمله ایالات متحده آمریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳ به عراق در راستای این سیاست جدید آمریکا صورت پذیرفت. این تهاجم اهمیت استفاده و کاربرد قدرت سخت (Hard Power) را در تحقق اهداف نظامی آمریکا در منطقه خاورمیانه متبلور ساخت (عطایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۰). حضور بیش از ۱۵۰ هزار نظامی آمریکایی در کشور عراق (زمانی، ۱۳۸۶: ۵۵) نشان از حساسیت آمریکا در قبال منطقه و جایگاه خود در جهان و منطقه بوده است.

دولت بوش چنین استدلال میکرد که برکناری صدام از قدرت، هدفی مطلوب است چراکه قرار گرفتن یک رژیم متمدن تر و با خشونت کمتر، به جای رژیم صدام به نفع جهانیان و مردم عراق خواهد بود. صدام دیکتاتوری بی رحم و مورد نفرت بسیاری از مردم کشور خود است و حکومت وی بیشتر بر ترس استوار است تا وفاداری. دولت بوش معتقد بود که صدام در آینده خطرناک تر از حال خواهد شد پس بهتر است همین حالا وارد جنگ شود. همچنین دولت بوش در پاسخ به گروهی که مسأله هزینه ها و مخاطرات بالقوه جنگ را مطرح می کردند اینگونه استدلال می کرد که خطرات ناشی از اقدام نظامی را باید در مقابل هزینه ها و خطرات ناشی از دست روی دست گذاشتن سنجید. این منطق حاکی از آن است که اکنون یکی از آن فرصت های غیرمعمولی که وارد شدن در جنگ را ناگزیر می سازد، فراهم آمده است. (کیسن و دیگران، ۲۰۰۲: ۳۴-۲۹).

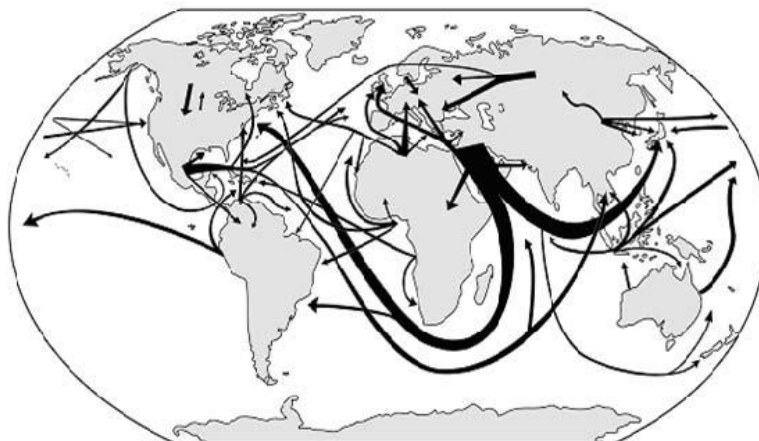
با این توضیحات متوجه خواهیم شد که حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس و اجرای سیاستهای مورد نظر این کشور توأم با اقدامات نظامی، در راستای دستیابی ایالات متحده آمریکا به منافع و اهدافش بوده و هست. آمریکا با این سیاستها و اقدامات، بخصوص در دوره پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و برای افزایش قدرت خود در منطقه، در واقع به دنبال یک روند واگرایی بین کشورهای منطقه نیز پیش میرود، چراکه ایجاد یک اتحاد منطقه ای توسط تمام کشورهای منطقه در راستای تحقق اهداف خودکشورهای منطقه به ضرر منافع و اهداف قدرت محور آمریکا خواهد بود. و آمریکا به عنوان یک کشور مهم در دنیا برای حفظ و ثبات قدرت خود و همچنین برای جلوگیری از قدرت گیری دیگر کشورها علیه خود به تقویت حضور و نفوذ خود در خلیج فارس می پردازد. حتی تحولات پس از حمله به عراق و تغییراتی که در صحنه سیاسی و اجتماعی این کشور و به تبع آن منطقه ایجاد شد و برخلاف خواسته آمریکا، سبب نزدیکی دو کشور ایران و عراق گردید، چندان به مزاج ایالات متحده خوش نیامده است. در این قسمت از نوشتار اهداف و علایق

آمریکا در منطقه که دستیابی به آنها به منزله افزایش قدرت نسبی آمریکاست، به طور خلاصه بررسی میشود.

۳-۳. علایق و اهداف آمریکا در خلیج فارس

به دنبال ارائه نظریه‌های جدید ژئوپلیتیکی، ژئوپولیتیک خلیج فارس که زمانی جزء مناطق حاشیه‌ای به شمار می‌رفت به تدریج، نقش محوری به خود گرفت. طبق نظریه مکیندر، خلیج فارس جزء هلال حاشیه‌ای بود که مرکز هارتلند آن را شوروی در اختیار داشت و تسلط هر قدرتی بر این حاشیه هلالی به منزله گسترش قدرت به خارج از منطقه محور بود. در نتیجه، این منطقه اهمیت فوق‌العاده‌ای در عرصه رقابت قدرت‌های جهانی داشت. در این راستا، هم‌چنین، طبق نظریه اسپایکمن (نظریه ریملند) سرزمین حاشیه‌ای و در کنترل داشتن ریملند (خلیج فارس جزو منطقه ریملند بود) به معنای حکومت بر سراسر جهان بود. به هر حال، طرح این نظریه‌ها و هم‌چنین اطلاع‌از جایگاه خلیج فارس از نظر منابع انرژی که یکی از مهم‌ترین مناطق انرژی‌زا تا سال ۲۰۲۰ محسوب می‌شود، دولت ایالات متحده را بر آن داشت تا در سیاست‌گذاری‌های خود، جایگاه ویژه‌ای را به این منطقه از جهان اختصاص دهد (رحیمی، ۱۳۹۱: ۱). هم‌چنین نفت، از ارکان هژمونی ایالات متحده محسوب میشود و از سوی دیگر، در دنیای تجارت آزاد، بزرگترین تجارت و صنعت جهانی را تشکیل می‌دهد. در چنین شرایطی، تسلط ایالات متحده بر منابع نفتی، هم‌ضامن رونق اقتصادی جهان است و هم ابزار اعمال استیلا و رهبری بر اروپا و ژاپن؛ عاملی که این قدرتها را در موقعیت وابستگی استراتژیک و اقتصادی به آمریکا قرار می‌دهد (Keohene 2005: 140). همان‌گونه که قبلاً گفته شد، منطقه حساس خلیج فارس به دلیل موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود و هم‌چنین به دلیل دارا بودن منابع سرشار انرژی نفت و گاز از دیرباز مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است و آمریکا با دسترسی به این امتیازات چند قدم از رقبای جهانی خود جلوتر خواهد بود و قدرتش نسبت به دیگران افزونتر میشود. ایالات متحده آمریکا بخصوص از جنگ جهانی دوم به بعد توجه ویژه‌ای را به این منطقه مبذول داشته است. آمریکا به دلیل

منافع و اهدافی که در منطقه دارد همواره در صدد تثبیت موقعیت خود در منطقه بوده است. حفظ ثبات منطقه، حفظ امنیت اسرائیل و سایر کشورهای دوست آمریکا در منطقه، حفظ امنیت جریان نفت، جلوگیری از نفوذ مشکل بر انگیز قدرتهای رقیب آمریکا در منطقه، مبارزه علیه افراط گرایی و تروریسم، جلوگیری از تولید و تکثیر سلاحهای کشتار جمعی و مانند آن همه و همه به مثابه محرکهای حضور و دخالت آمریکا در منطقه است (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۶۳۸). این علایق و اهداف را میتوان به صورت زیر تقسیم بندی نمود:



جایگاه خلیج فارس در تأمین و انتقال نفت به سراسر جهان (ساجدی، ۱۳۸۹: ۷۷)

۴. منافع و اهداف اقتصادی

۴-۱. نفت (امنیت انرژی)

منطقه خلیج فارس از حیث وجود منابع انرژی نفت و گاز در مراتب بالای جهانی قرار دارد و یکی از مهمترین علل توجه قدرتهای جهانی به این منطقه وجود همین منابع انرژی می باشد. امروزه بسیاری از دولتها، دسترسی مستمر به منابع انرژی و به ویژه نفت را مسأله ای مربوط به امنیت ملی می دانند؛ چراکه برخورداری از آنها یکی از ضامن های بقای مرفه آمیز جوامع است. نفت از یک سو با تأمین انرژی لازم برای تسلیحات نظامی مدرن از جمله تانک ها، هلی کوپترها، هواپیماها و رزم ناوها سپر

دفاعی کشورها را مستحکم می سازد و از سوی دیگر، با به حرکت در آوردن موتور تکنولوژی و اقتصاد کشورها، رشد و توسعه اقتصادی آنها را تضمین می کند (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۶۴۹). نفت خلیج فارس پس از جنگ جهانی اول و دوم نقش مهمی در گذران امور اقتصادی، صنعتی و حتی نظامی کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان داشته است، چنانکه به اعتقاد برخی محققان، دنیای پیشرفته غرب به کمک نفت توانسته است از لحاظ اقتصادی به این مرحله از رشد و توسعه برسد و طبعاً به موازات آن سطح رفاه و آسایش ملتهای خود را به درجات بالایی برساند (اسدی، ۱۳۸۵: ۳۱۷).

هرچند آمریکا خود یکی از کشورهای تولیدکننده نفت میباشد اما به عنوان یکی از قدرتهای صنعتی جهان برای مصارف صنایع خود به نفت خلیج فارس نیاز دارد و با بستن قراردادهای نفتی با کشورهای عربی نفت مصرفی خود را تأمین میکند. یان راتلج در کتاب "اعتیاد به نفت"^۳، معتقد است: در اوایل قرن بیست و یکم مجموعه مهمی از شواهد و دلایل مربوط به نفت وجود داشته است که بر اساس آن می توان گفت حمله آمریکا به عراق با انگیزه تسلط بر نفت عراق صورت پذیرفت. از جمله: تعداد فوق العاده زیاد اتومبیل در جامعه آمریکا و در نتیجه مصرف بالای نفت در اقتصاد آن کشور، وابستگی روزافزون ایالات متحده به واردات نفت از خارج، حجم بی سابقه واردات نفت از خلیج فارس، احتمال بروز بحران در نتیجه بالا رفتن قیمت نفت به دلیل عدم تمایل کشورهای صادرکننده نفت در خلیج فارس به سرمایه گذاری در بخش انرژی و علاقه شدید شرکت های نفتی آمریکایی به دستیابی به ذخایر نفتی پرسود و استثنایی این منطقه (راتلج، ۲۰۰۵: ۱۳-۱۲).

۲-۴. بازار اقتصادی و تجاری

وجود منابع انرژی در منطقه و درآمدهای ناشی از آن منطقه خلیج فارس را به یک بازار مطلوب اقتصادی و تجاری تبدیل کرده است. در مورد ایالات متحده آمریکا بخصوص تجارت اسلحه نیز اهمیت زیادی دارد. کشور آمریکا با داشتن جمعیتی حدود دویست و پنجاه میلیون نفر، یک سوم تولید ناخالص جهانی را دارا می باشد اما

1. Ian Rutledge, Addicted to Oil: America's Relentless drive for Energy Security

این کشور بزرگ‌ترین مصرف‌کننده نفت جهان است. همچنین بودجه عظیم نظامی آمریکا که حدود چهارصد میلیارد دلار تخمین زده شده تأکیدی است بر حساسیت آمریکا در حفظ نقش فرامنطقه‌ای خود در ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس. از سویی در سالهای اخیر رکود بسیار اقتصاد آمریکا، به‌خصوص پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، این کشور را به اجرای نقش فرامنطقه‌ای خود واداشت (عیوضی، ۱۳۸۵: ۱). مقامات آمریکایی به خوبی آگاهند که تفوق اقتصادی در عرصه بین‌الملل، در بقای هژمونی آنها عنصری ضروریست. بر این اساس شناخت علایق اقتصادی آمریکا در خلیج فارس، در فهم جایگاه این منطقه در استراتژی امنیتی این کشور، بسیار مهم است (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۶۴۹). همانگونه که گفته شد وجود منابع انرژی و صیغه امنیتی و نظامی آنها در کنار اهمیت اقتصادی منطقه یکی از دلایل مهم حضور آمریکا در منطقه می‌باشد. که این کشور همواره در صدد دستیابی هرچه بیشتر به آنهاست و حادثه ۱۱ سپتامبر یکی از نقاط عطف در این حضور و نفوذ محسوب می‌شود.

۳-۴. منافع و اهداف سیاسی - امنیتی

ایالات متحده آمریکا همیشه سعی نموده است تا با ایجاد ارتباط با کشورهای منطقه به خصوص شورای همکاری خلیج فارس (GCC) موقعیت سیاسی خود را حفظ نموده و پرستیژ جهانی خود را بالا ببرد. البته باید اذعان کرد که تشکیل شورای همکاری خلیج فارس با همکاری آمریکا در راستای اهداف و منافع این کشور بوده است، و این شورا از همان ابتدای تشکیل نتوانسته که اتحادی قوی بین تمام کشورهای منطقه به وجود بیاورد و همواره در راستای واگرایی بین برخی از کشورهای منطقه گام بر میدارد.

آمریکا با برقراری ارتباط با کشورهای مهم منطقه و اجرای سیاستهای منطقه ای خود از جنگ دوم جهانی به بعد در تلاش بوده است تا از ورود و نفوذ شوروی کمونیسم به منطقه جلوگیری کند. به خصوص که منطقه خلیج فارس از حیث جغرافیایی به شوروی گذشته و فدراسیون فعلی روسیه نزدیک است. همچنین امروزه

با ظهور قدرتهای بزرگی همچون اتحادیه اروپا، ژاپن و چین و ... آمریکا به این منطقه حساس جهانی بیش از پیش توجه میکند. علاوه بر این موارد وجود یکی از متحدین ایالات متحده در این منطقه یعنی "اسرائیل" و لزوم حفظ منافع این کشور دوست برای آمریکا نیز دلیل دیگری را برای حضور هرچه بیشتر در منطقه خلیج فارس را فراهم می‌کند. بنابراین یکی از اهداف سیاسی آمریکا در تحولات اخیر در عراق ایجاد نوعی حاشیه امنیتی برای رژیم اسرائیل و انتقال بحران از متن سرزمین‌های اشغالی به کشورهای خلیج فارس و منطقه عراق است.

اشغال عراق باعث شده است دشمن منطقه‌ای اسرائیل، یعنی عراق، سرکوب شود. با این کار اسرائیل خواهد توانست مسأله جدائی خواهی قومی را تبدیل به یکی از اصلی‌ترین نگرانی‌های امنیتی ایران و ترکیه کند و از طرف دیگر، قدرت چانه زنی اعراب با اسرائیل به علت تشکیل یک کشور غیرعرب در خاورمیانه که مشکلات تاریخی با اعراب داشته و پتانسیل رابطه خوب با اسرائیل دارد را، کم خواهد کرد. در واقع دخالت آمریکا در این منطقه به پان عربیسم ضربه ای سنگین زد. برای اولین بار آمریکا به طور مستقیم به کشورهای عربی حمله کرد و رژیم آنها را به شکلی که خود می‌دانست، تغییر داد. این حمله موجب ایجاد شکاف میان کشورهای عربی شد. و از اتحاد و یکپارچگی آنها علیه اسرائیل می‌کاهد. حمله آمریکا به عراق را فرد هالیدی هم تراز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ و فروپاشی عثمانی می‌داند. وی معتقد است ۲۰۰۳ سرآغاز تجزیه دولت‌های این منطقه می‌باشد. تکه تکه شدن عراق به تکه‌های جداگانه و متضاد و مناطق قومی و مذهبی، جنگ خونین شیعه و سنی را آغاز و روند ناسیونالیستی که ۱۹۲۰ در کشورهای غربی و ترکیه آغاز شد را به تکامل می‌رساند (Halliday, 2007:5). به طور کلی میتوان گفت که دولت آمریکا در حوزه خلیج فارس، پنج هدف مهم را دنبال میکند:

- ۱- تأمین جریان صدور آزاد نفت به بازارهای جهانی
- ۲- تأمین امنیت رژیم‌های دوست و تقویت رابطه با آنها و جلوگیری از زمینه‌های بروز ناامنی در منطقه

- ۳- جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی
۴- تقویت روند اصلاحات و دموکراسی در کشورهای منطقه
۵- و مبارزه با تروریسم (By man & Wise 2002:8-9).

۵. بررسی نقش واگرایانه ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس

امروزه مشخص شده که صحنه اصلی شطرنج قدرتها در اوراسیا خواهد بود و خلیج فارس به عنوان هارتلند این صحنه که منافع قدرتها عمدتاً در آن تلاقی میابد، از اهمیت فزاینده ای برخوردار است. استراتژیستها معتقدند قدرت برتر در جهان آینده از آن کشوری است که مراکز تولید و خطوط انتقال انرژی را کنترل نماید و این امر توجه قدرتهای بزرگی چون ایالات متحده را به خود جلب کرده است. اکثر پایگاههای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس در دهه ۸۰ میلادی قرن پیش برپا شد. در عربستان پایگاه ظهران، در قطر مرکز نظامی، در امارات مرکز پشتیبانی تعمیرات و تدارکات نیروها، در خورفکان در سمت دریای عمان، مرکزی برای تجمع و مقری که از آنجا سازماندهی ها صورت بگیرد و در بحرین سرفرماندهی نیروهای مستقر ایجاد شد (آدمی، ۱۳۹۰:۱۶۲-۱۶۳). ایالات متحده آمریکا برای دستیابی به این منافع و اهداف، سیاستها و اقدامات متعددی را تا کنون پیاده نموده است.

سیاستهایی مثل: دکترین ترومن، آیزنهاور، کارتر، ریگان، سیاست دوستونی و مهار دوجانبه و یا فعالیتهایی برای مبارزه با تروریسم و دفاع پیش دستانه و... همراه با اقداماتی چون: ایجاد پایگاههای نظامی در منطقه، حمله به عراق و حضور مستمر در منطقه. همچنین ایالات متحده آمریکا برای پیشبرد اهداف خود سعی نموده با شورای همکاری خلیج فارس که در سال ۱۹۸۱ توسط عربستان و به یاری ایالات متحده ایجاد شد، ارتباط برقرار نماید. در واقع این شورا تنها در خدمت عربستان سعودی که مهمترین متحد منطقه ای آمریکا محسوب میشود، قرار دارد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹:۱۳۰). می توان گفت که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، منطقه خلیج فارس برای ایالات متحده، از اهمیت ویژه ای برخوردار شد و پنج هدف مهم در دستور کار این کشور قرار گرفت:

۱. سرنگونی صدام حسین و اشغال عراق
 ۲. تأمین امنیت اسرائیل
 ۳. مهار ایران و جلوگیری از تولید سلاح های کشتار جمعی توسط این کشور
 ۴. تأمین امنیت داخلی عربستان در راستای امنیت انرژی
 ۵. مبارزه با تهدیدات تروریستی در منطقه (موسوی، ۱۳۸۷: ۳۲۵-۳۲۳).
- بررسی این اهداف، اقدامات و سیاستها بخصوص پس از ۱۱ سپتامبر ما را متوجه این امر مینماید که حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه و اقدامات این کشور برای رسیدن به منافعش، نه تنها به ثبات و امنیت منطقه ای کشورهای منطقه کمک نمیکند بلکه سبب ایجاد نا امنی و واگرایی در منطقه می شود. این حادثه چالشی علیه هژمونی آمریکا بود و آمریکا را واداشت تا برای تثبیت این هژمونی گام بردارد (دهشیار: ۱۳۸۰). خصوصاً پیروزی در افغانستان باعث شد تا آمریکا در حمله به عراق مصمم شود و با حمله به عراق افسانه هژمونی را تحقق بخشد (حسینی لایینی، ۱۳۸۴: ۱۶۵). تهاجم به عراق بر اساس دکترین نظامی سال ۲۰۰۲ و با هدف حفظ برتری آمریکا پس از فروپاشی شوروی بود. حمله آمریکا به عراق حرکتی یکجانبه برای حذف مخالفین و ایجاد پله برای حمله به ایران بود (Ufomba, 2010: 17). این اقدام آمریکا نیز سبب شدت یافتن مناقشات قومی و مذهبی در منطقه خلیج فارس شده است که سبب ناامنی در منطقه و عدم اتحاد منطقه ای شده است.

ایالات متحده موازنه طبیعی قوا را به زیان آنانکه بزرگترین حضور جغرافیایی و بیشترین منافع ملی را در منطقه دارند، برهم زده است. همچنین فروش بی رحمانه سلاحهای گوناگون به امارات و کشورهای کوچکتر منطقه و مسلح کردن بی رحمانه آنها تا خرخره بدون توجه به ظرفیتهای اقتصادی و تکنیکی و نیروی انسانی آنان رقابتهای تسلیحاتی خطرناکی را در منطقه دامن میزند. اعلام حمایت از برخی کشورها که واشنگتن آنان را یاران خود دانسته و خوبان منطقه در برابر بدان منطقه قلمدادشان میکند نیز نا امنی و واگرایی در میان کشورهای منطقه را به همراه دارد.

ادعاهای سرزمینی تجدید شده در منطقه، تجاوزهای مرزی عربستان به قطر و یمن، دخالت‌های ریاض در جنگ‌های داخلی یمن و ادعای مالکیت نسبت به جزایر ایرانی از سوی امارات متحده عربی از نمونه های این امر است (لایینی، ۱۳۸۴: ۱۳۲-۱۳۱). در خصوص بحث جزایر سه گانه نیز میتوان گفت که ایالات متحده آمریکا همواره در پی تحریک اختلافات ایران و امارات متحده عربی و به طور کلی ایران و شورای همکاری خلیج فارس، است. در واقع با زنده شدن بحث جزایر سه گانه امید برای همکاری ایران و سایر کشورهای منطقه کم‌رنگ تر از قبل می شود و این فرصتی برای قدرتهای خارجی برای نقش آفرینی در منطقه ایجاد می کند.

حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس به بهانه های مختلفی چون حفظ امنیت و استقلال کشورهای منطقه، رفع بحران و از بین بردن تهدیدات امری نیست که پشتوانه های منطقی داشته باشد و برآیند آن امنیت بیشتر باشد. پایگاه های دریایی، زمینی و هوایی در سه کشور بحرین، قطر و امارات بخوبی نشان دهنده حضور این قدرت بزرگ است. پیاده کردن سیاست های دوستونی، موازنه قوا و مهار دوجانبه و تشویق مسابقه تسلیحاتی و ناامن نشان دادن کشورها در مقابل خطر ایران انقلابی و رژیم صدام همگی گویای این مسأله می باشد که هدف آمریکا ایجاد امنیت برای کشورهای منطقه نیست بلکه هدف این کشور امنیت منافع خودش است و وابستگی کشورهای عربی منطقه به ایالات متحده آمریکا روند واگرایی در منطقه را تشدید خواهد کرد (کرمی، ۱۳۹۱: ۱).

از سوی دیگر برانگیختن حس تقابل میان عرب و عجم توسط ایالات متحده آمریکا و متحدانش در منطقه باعث ایجاد عدم همگرایی کشورهای منطقه میشود. سیاست های مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاحهای هسته ای و خطرناک معرفی کردن برخی از کشورها در بعد از ۱۱ سپتامبر نیز در راستای عدم همگرایی کشورهای منطقه بوده است. منزوی کردن ایران در منطقه نیز یکی از موارد ترویج روند واگرایی در منطقه است. ایالات متحده علاقه مند نیست که روابط ایران و کشورهای عربی بهبود یابد زیرا آمریکا حضور ایران در میان اعراب را مغایر با

منافع خود میداند، به این دلیل واشنگتن به همراه تل آویو در ارائه تصویری نادرست و مخرب از ایران به عنوان کشوری که مخل امنیت کشورهای منطقه است تلاش هماهنگی را در پیش گرفته اند (یوسف نژاد، ۱۳۸۴: ۵۸). ایران مورد حمله تبلیغاتی همه جانبه و تاکتیکیهای منزوی سازی چندسویه ای از سوی آمریکا است و حضور ایران در منطقه تهدیدی علیه صلح و امنیت کشورهای عربی منطقه معرفی میشود، بر همین اساس کشورهای عرب تشویق میشوند اختلافات سرزمینی را پیگیری کنند و تهمتهای بی اساسی را علیه ایران دنبال نمایند، در این صورت هم سیاست کهنه "تفرقه بیانداز و حکومت کن" را جاری نگه میدارد و هم حضور نظامی خود در منطقه را توجیه میکند (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۱۶۵).

ایالات متحده آمریکا برای رسیدن به اهدافش ترتیبات منطقه ای را طبق نظر خودش مناسب میداند از این رو تغییرات منطقه ای که توازن قدرت به ضرر آمریکا و متحدانش را در منطقه رقم بزند، هیچگاه مورد نظر این کشور نخواهد بود. پس ایفای نقش واگرایانه توسط ایالات متحده آمریکا که هدفش عدم همگرایی بین قدرتهای منطقه میباشد در راستای حفظ منافع این کشور است از این رو یکی از عوامل عدم همگرایی بین کشورهای منطقه خلیج فارس از دیرباز تاکنون حضور قدرتهای بیگانه و امروزه ایالات متحده آمریکا می باشد.

نتیجه گیری

در طول تاریخ قدرتهای بزرگ برای دستیابی به منطقه مهم خلیج فارس و تسلط بر آن اقدامات متفاوتی را انجام داده اند. از لحاظ استراتژیکی این منطقه بر سر چهار راه جهان قرار دارد، از لحاظ موقعیت ژئوپلیتیک و منابع انرژی نیز در مراتب بالای جهانی قرار دارد. همچنین وجود تنگه مهم و استراتژیک هرمز در این منطقه اهمیت خلیج فارس را دو چندان نموده است. در این نوشتار ما بر این بوده ایم تا نقش ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از قدرتهای بزرگ دنیا و شاید تنها ابر قدرت جهانی در خلیج فارس را مورد بررسی قرار دهیم. همان گونه که گفته شد ایالات

متحدہ آمریکا در طول جنگ جهانی دوم و پس از آن به عنوان یک قدرت جهانی توجه ویژه ای را نسبت به این منطقه داشته و دارد. در دوره جنگ سرد که با پایان یافتن جنگ دوم جهانی آغاز شد، ایالات متحدہ در یک رقابت تنگاتنگ با اتحاد شوروی در تلاش بوده است تا در منطقه خلیج فارس نفوذ یابد و با اتحادی که با کشورهای منطقه ایجاد نموده از نفوذ شوروی کمونیسم به منطقه جلوگیری نماید و اهداف و منافع خود را با خیال آسوده دنبال کند. به عبارت دیگر امنیت ملی آمریکا با امنیت انرژی وابسته است. همچنین مسائلی چون تروریسم، گسترش سلاح های کشتار جمعی، افراط گرایی مذهبی، مناقشه اسرائیل و فلسطین و نهایتاً و مهمتر از همه برتری نظامی ایالات متحدہ آمریکا و داعیه رهبری بلامنازع این کشور، همه و همه باعث شده است که در منطقه خلیج فارس به دنبال نفوذ و تسلط باشد. حادثه ۱۱ سپتامبر به این نفوذ و حضور کمک کرد و از آن پس آمریکا حضور سیاسی و امنیتی خود را در منطقه دوچندان کرد و در این راستا در پی رسیدن به اهدافش، عدم همگرایی کشورهای منطقه به خصوص ایران و عربستان در صدر برنامه هایش بوده است. براساس رویکرد رئالیسم تهاجمی، آنارشی دولتها را وادار می کند که قدرت نسبی خود را به حداکثر رسانده زیرا امنیت و بقا در درون نظام بین الملل هیچ گاه قطعی نیست و دولتها می کوشند قدرت خود را به حداکثر برسانند. ایالات متحدہ آمریکا نیز در پی دستیابی به اهداف خود در منطقه، برای افزایش قدرت نسبی خود و جلوگیری از قدرت گیری دیگران، همواره در صدد بوده یک توازن قوای منطقه ای به نفع خودش را به وجود آورد. در این نوع توازن قوای منطقه ای ایالات متحدہ با برقراری رابطه با متحدان منطقه ای خود و ایجاد پایگاههای نظامی در این مناطق مانند عربستان و حمایت از آنان، و به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر با بهانه های مبارزه با تروریسم و رفع تهدیدات در منطقه و از طرف دیگر ایجاد اختلاف در بین قدرتهای مهم منطقه ای همانند ایران و عربستان سعی دارد از شکل گیری یک اتحاد منطقه ای که منافع آمریکا را به خطر خواهد انداخت جلوگیری نماید. بر اساس رویکرد رئالیسم تهاجمی که ترکیبی است از رئالیسم کلاسیک و نورئالیسم، کشورها

برای کسب قدرت و حفظ موقعیت خود در یک فضای آنارشی در پی افزایش قدرت خود هستند و آمریکا برای افزایش قدرت خود سعی دارد بر منطقه حساس خلیج فارس و منابع و مرزایای آن تسلط یابد. در این مقاله با بهره گیری از این دیدگاه در پاسخ به سؤال اصلی مقاله یعنی: علل ایفای نقش واگرایانه آمریکا در خلیج فارس در دوره ی پس از ۱۱ سپتامبر، این فرضیه مطرح شده است که: با توجه به این که ایالات متحده آمریکا در پی افزایش قدرت نسبی خود می باشد و با در نظر گرفتن این نکته که یکی از راه های رسیدن به اهداف تضعیف اتحادها در خارج است، آمریکا سعی دارد از شکل گیری یک اتحاد قوی در منطقه علیه خود جلوگیری کند، و این کار را با ایجاد و تشدید واگرایی بین کشورهای منطقه انجام می دهد.

منابع

الف- فارسی

آدمی، علی (۱۳۹۱)، بحران بحرین و امنیت منطقه ای جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد، س ۲۱، شماره ۶۲

اقتداری، احمد (۱۳۸۷)، خلیج فارس از دیرباز تا کنون، تهران، امیرکبیر

اسدی، بیژن (۱۳۸۵)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، سمت

ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۷۸)، بررسی علل واگرایی در منطقه خلیج فارس، نشریه علوم سیاسی و سیاست

خارجی، شماره ۵۰

بشیری لحاقی، میثم (۱۳۹۰)، تغییر راهبرد نظامی آمریکا در عراق، مجله رهاورد.

<http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/278478>

درویشی، فرهاد، نسیم خورانی (۱۳۹۰)، ایران و امنیت خلیج فارس، در:

http://pishkesvat.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=722:1390-06-13-10-31-38&catid=1:report.1391

دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۷۲)، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا

طیب و وحید بزرگی، تهران، نشر قومس

راتلج، یان (۲۰۰۵)، اعتیاد به نفت: تلاش بی پایان آمریکا برای امنیت انرژی، ترجمه: عبدالرضا غفرانی،

تهرا: انتشارات اطلاعات

رحیمی، علی (۱۳۹۱)، بررسی روابط نظامی آمریکا با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با

رویکردی به حادثه ۱۱ سپتامبر.

<http://www.dscc.ir/view/article.aspx?id=978>

زمانی، سهیلا (۱۳۸۶)، تجربه خونین آمریکا در عراق: چالشهای پیش رو، گزارش بین الملل، سال هفدهم، شماره ۱۹۰

ساجدی، امیر (۱۳۸۹)، امنیت ژئوپلیتیک خلیج فارس: ایران و ایالات متحده آمریکا، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲ (تابستان)

سازمند، بهاره (۱۳۸۷)، مطالعه سازمانهای بین المللی از چشم اندازی تئوریک، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۲.

شبهان، مایکل (۱۳۸۸)، ترجمه دهقانی فیروزآبادی، امنیت بین الملل، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی صدرالغروی، سید محمد (۱۳۸۵)، ناکامی آمریکادر عراق، گزارش بین الملل، سال هفدهم، شماره ۱۹۳

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، بررسی ملاحظات اقتصادی استراتژی امنیتی آمریکا در خلیج فارس، مطالعات راهبردی، سال نهم، شماره ۳، پیاپی ۳۳

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها، تهران، سمت

علوی پیام، علی، نبض آمریکا در سینه خلیج فارس، امتداد، ماهنامه فرهنگ و ادبیات مقاومت، شماره ۶۴ عطایی، فرهادوقادری و ابراهیمی (۱۳۹۰)، دیپلماسی عمومی و قدرت نرم؛ ایران و آمریکا در عراق جدید، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳

عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۵)، چالشهای سیستم امنیتی آمریکا در خلیج فارس، روزنامه رسالت، شماره ۶۰۲۴، صفحه ۱۶

کاوایانی راد، مراد (۱۳۹۱)، جایگاه مفهوم فضای حیاتی در شکل گیری سیاست خارجی عراق، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره ۱، بهار

کریمی، کامران، تأثیر روندهای واگرایی بر امنیت منطقه ای در خلیج فارس

www.farsnews.com/newstext.php

کیسن، کارل و دیگران (۲۰۰۲)، جنگ آمریکا و عراق، هزینه ها، پیامدها و گزینه های موجود، ترجمه گروه مترجمان مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، نشر ابرار معاصر

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران، سمت

مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)، خلیج فارس، کشورها و مرزها، تهران، عطایی

موسوی شفقانی (۱۳۸۷)، نفت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات متحده، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳ پاییز

واعظی، محمود (۱۳۸۵)، ترتیبات امنیتی خلیج فارس، نشریه علوم سیاسی، راهبرد، شماره ۴۰، تابستان

وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴)، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار آن، تهران، سمت

پیشگاه هادیان، حمید (۱۳۸۸)، روابط ایران، عربستان سعودی و عراق بعد از ۱۱ سپتامبر، معاونت پژوهشهای سیاست خارجی، مرکز تحقیقات استراتژیک.

یوسف نژاد، ابراهیم (۱۳۸۴)، روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه عرب، نشریه علوم انسانی،
مجلس و پژوهش، شماره ۴۸
بیلاقی، رحمان (۱۳۹۰)، **حمله نظامی آمریکا به عراق و تأثیر آن بر شکاف های قومی - مذهبی این**
کشور، تهران: نشر فکر آذین
پارساپور، بهروز (۱۳۹۱)، نقش ایران و عراق در تامین امنیت خلیج فارس، **ماهنامه خلیج فارس و امنیت**.
ب- انگلیسی

By man, D.L & Wise, J.R. (2002). "The Persian Gulf in the coming Decade: Trends, Treats, and Opportunities." In: <http://www.rand.org/pubs/monograph-reports/2005/MR1528.pdf>.

BP Statistical review. (2006)

Keohane, Robert (2005). **After Hegemony: Cooperation and Discord In the World Political Economy**. New Jersey: Princeton University Press.

Pelletier, S.C. (2004). **Iraq and International Oil System: Why America Went to War in the Gulf**. 2nd Edition. Washington DC: Maisonneuve Press.

Peter Toft & John J. Mearsheimer (2005): an offensive realist between geopolitics and power, **Journal of International Relations and Development**

Spyer, Jonathan (B) (2005), the impact of the Iraq war on Israel's national security conception, **the Middle East Review f international Affairs**, 9:4

Ufomba, Henry (2010), Collective security of the security of the hegemony: the United State policy in the Middle East and two Gulf war's, **Middle East studies online journal**, 1:30

Halliday, Fred (15 June 2007), Crises of the Middle East:

[1919.1967,2003,opendemocracy,from:https://www.opendemocracy.net/crises-of-the-middle-east/1914-1967-2003.at:2014/12/15](https://www.opendemocracy.net/crises-of-the-middle-east/1919.1967.2003.opendemocracy.from:https://www.opendemocracy.net/crises-of-the-middle-east/1914-1967-2003.at:2014/12/15)